

کند، اولین کسی که باید موضوع را بر ریش می‌گرفت اینجانب بودم، زیرا صدها مقاله و تحلیل اقتصادی نوشته‌ام که برخی از آنها مورد تأیید آقای دکتر رئیس دانا قرار گرفته است (از جمله تحلیلی درباره ماهیت سازمان تجارت جهانی). و این در حالی است که آقای رئیس دانا می‌داند تحصیلات و تخصصی در اقتصاد ندارم.

جان کلام این که: دکتر رئیس دانا در آن مقاله منکر حق‌اظهار نظر عمومی نشده بود، بلکه انگشت اشاره‌اش را به سوی کسانی نشانه رفته بود که خود می‌دانند که نمی‌دانند، اما با هنرپیشگی شهرت کاذبی به هم زده‌اند و برخی عوام‌فریبی‌ها را هم به راحتی آب خوردن مرتکب می‌شوند.

امیدوارم این توضیح سوء تفاهم بیش آمده برای آقای ترک‌زاد و دیگر عزیزان را رفع کند. بواقع روی سخن آقای دکتر رئیس دانا با کسانی بود که لفاظی می‌کنند و نه اظهارنظر. معر می‌نویسند و چنین به دیگران می‌باوراند که شعر گفته‌اند؛ آنهم چه شعر نغز و منحصر به فردی!

## خطای انتر و پومورفیسیم...!

سردبیر محترم ماهنامه گزارش بعد از سلام، مدت‌ها است که به ماهنامه شما چنان علاقه و اعتیادی پیدا کرده‌ام که صاحب دگه روزنامه‌فروشی محل، اگر به‌بیند در روز انتشار، سراغ او نرفته‌ام دق الباب و با دادن «گزارش» شادم می‌کند. شاد بدان جهت که همواره از مندرجات گزارش چیزی می‌آموزم. اما در شماره ۷۸ مطلبی بقلم آقای پروفیسور دکتر روسانی دیدم که اگر در آن باب سکوت کنم احساسی شبیه خیانت به من دست می‌دهد؛ خیانت به نشریه‌ای پرمغز و به نشریه‌ای که متأسفانه همانندش را کم داریم. قبل از طرح اصل مطلب با خود شما حرفی دارم که بی‌مقدمه سراغش می‌روم: اگر کلمه «پرفیسور» را به خواست نویسنده ذکر کرده‌اید که حرفی نیست و می‌گذرم و اما اگر تمایل یا سلیقه‌ی شما چنین است باید عرض کنم این لغت در زبان فرانسه، عنوانی است برای مدرسان سیکل آخر دبیرستان یا مدرسان دانشگاه؛ در زبان انگلیسی هم اختصاصاً برای مدرسان دانشگاه ذکر می‌گردد، بهر حال در هیچ جای دنیا این لغت، نام یا اصطلاح برای هیچ درجه‌ی تحصیلی دانشگاهی نمی‌باشد. و اگر شما این نکته را قبول دارید بجا است آن کلمه را جلوی نام همه قلمزنان «گزارش» که کار استادی هم دارند درج فرمائید. و اما در مورد مطلب آقای دکتر روسانی، آنجا که از قوم‌ها و پان‌ها سخن گفته‌اند: در تیترو مقاله کلمه‌ی «مجموع» بجای لفظ «کل» به کار رفته است که «گزارش» نباید و نمی‌تواند این

تساهل را روا بدارد و بر وزن و غنای خود لطمه وارد سازد. آن تیترو چه مصرعی از بیت یک شاعر بزرگ و چه پند یک ناصح و مربی اجتماعی باشد فاقد بار فلسفی است و لذا با محتوای نوشته‌ی آقای دکتر روسانی که اندرز یکپارچگی و اتحاد می‌دهند همخوانی ندارد. فلاسفه می‌گویند در کل، جوهری هست که در مجموع نیست. مثلاً موتور یک اتوموبیل فرضاً پنجاه جزء دارد. می‌رویم بازار و همه‌ی آن پنجاه جزء را می‌خریم و آورده روی زمین می‌چینیم. در این مثال، ما دارای مجموع اجزاء موتور هستیم. آیا این مجموع بکار می‌افتد و حرکت می‌کند؟ راه می‌رود؟ محیط زیست را آلوده می‌سازد؟ مسلماً چنین نیست و زمانی بکار افتاده و حرکت می‌کند که حالت کل بیابد، یعنی آن اجزاء براساس یک قاعده منطقی یا علمی با یکدیگر پیوند و رابطه پیدا کنند. موضوع اقوام و ملت‌ها نیز به‌همین قیاس است، یعنی اگر افراد یک ملت پیوندی خاص- که در آن باب تحت عنوان فرهنگ سخن خواهیم داشت- با یکدیگر نداشته باشند بی‌شک می‌توانند نمونه‌ی یک مجموع بشمار آیند ولی مطلقاً کل نخواهند بود. آنچه مسلم است مقاومت یک ملت در برابر خصم، متکی و موکول به نخستین ضرورت یعنی همین پیوندی می‌باشد. و آنچه ارادت‌مند در این نامه تقدیم می‌کنم نخست ذکر نکاتی است که در مقاله آقای دکتر روسانی مسکوت مانده‌اند و سپس نقد یک تندروی مختصر از ناحیه‌ی ایشان است که بوی احساساتی خاص و رقیق از آن بمشام می‌رسد.

۱- درباره‌ی منشاء اقوام، آنطور که آقای دکتر روسانی مرقوم داشته‌اند ابهامی وجود دارد که بعید نمی‌دانم این ابهام ناشی از خطای حروف‌چینی در کاربرد علامت گذارهایی چون ویرگول و نقطه و غیره باشد. عین جمله ایشان چنین است «... زیرا یک نژاد انسانی داریم و اختلاف در شکل ظاهری و در معتقدات دینی و فرهنگ و روابط اجتماعی ... دلیلی بر وجود نژادهای مختلف انسانی نیست». بنده عرض می‌کنم آری اختلاف در معتقدات و روابط، معیار و ضابطه‌ای برای تمیز یا تکوین نژاد نیستند ولی در مورد شکل ظاهری و بدنی آدمیان با آقای دکتر روسانی موافق نیستیم، زیرا تقسیم انسانها به نژادهای چندگانه براساس رنگ پوست و شکل استخوان‌بندی و جمجمه و برخی خصوصیات فیزیولوژیکی است و آقای دکتر روسانی این قسمت اخیر را در دیگر معتقدات و روابط یک جا جوشانده‌اند، مگر آنکه جمله‌ی تحریر شده‌ی ایشان همانی نباشد که در مغز داشته‌اند. بهر حال و بعکس نظر آقای دکتر روسانی، درست همین عناصر هستند که در تقسیم‌بندی نژادها، مبنای علمی دارند و هیچ اهل تحقیقی هم نمی‌گویند که فلان نژاد از فلان جهت بر نژاد دیگر برتری یا از آن نژاد پست‌تر است. من به آقای دکتر روسانی عرض می‌کنم (که به بنیان علمی اشاره دارند) علم، حقیقت یا واقعیتی است جاری در پدیده‌های طبیعت که انسان نیز از آن جمله است، حقایق علمی تابع اراده بشر نیستند و بشر آنها را فقط کشف می‌کند نه ابداع (مثلاً اگر شرایط زلزله برقرار

شوند انسان چه بخواهد و چه نخواهد زلزله به وقوع خواهد پیوست. قوانین حاکم بر زلزله را بشر کشف می‌کند و بشر نمی‌تواند قوانینی برای طبیعت بسازد. از جمله برای زلزله‌ها، دیگر آنکه واقعیات علمی در هر زمان و در هر مکان بشکلی یکسان عمل می‌کنند (مثلاً شرایط برف و باران در همه‌ی زمانها و همه‌ی مکانها یک شکل و بی‌تفاوت است) و اینکه اندیشمندان خوب می‌دانند که هر علم، فقط ناظر بر بخشی از هستی است نه بر همه‌ی هستی...

حال اگر یک پدیده یا واقعیت علمی را تابع یا مؤید یک ایسم یا یک نظریه فلسفی سیاسی کنیم به احتمال قوی خطائی بزرگ را مرتکب شده‌ایم که به آنتروپومورفیس (انعکاس محتویات ذهن بشر بر طبیعت) مشهور است. لنین یا استالین یا پلن‌نوف و پنوماریف و بخصوص لیژنیکو، هر یک کوشیدند که با استعانت از حقایق جاری در طبیعت، صحت بخشی از مارکسیسم را به اثبات برسانند که دیدیم چنین نشد. سرگذشت نازیسم و هیتلر را هم بیاد داریم که آن ایسم نیز دچار خطای آنتروپومورفیس شده بود.

مسأله نژاد نیز از همین قبیل است و تفاوت‌های نژادی امری بدیهی و طبیعی است و هیچ ربطی با قراردادی و وضعی بودن ندارد. آیا قراردادی و وضعی است که رنگ پوست و شکل جمجمه و استخوان‌بندی یک بومی آفریقائی با یک بومی نروژی تفاوت دارد؟ چنانکه عرض کردم این تفاوتها دلیل بر والائی یا رجحان یک نژاد بر نژاد دیگر نمی‌باشند... اگر سطح تمدن یک نژاد یا یک نژاد دیگر تفاوت دارد، علت یا علل آن نه در ساختمان نژادی بل در عوارضی است که ساخته و پرداخته‌ی بشرند. اگر دو اصل فلسفی یعنی هستی و چیستی را از نظر دور نکنیم فوراً درک خواهیم نمود که نژاد، امری بدیهی و به هستی مربوط است (که بدیهی نیازمند تعریف نیست) و عوارض یا اعراضی چون برتری یا پستی یک نژاد به چیستی موجود ربط می‌یابند که بشرح بالا، ما انسانها سازنده‌ی آنها هستیم و هیچ بنیان علمی هم ندارند.

۲- در مقاله خود، اصطلاح راسیسم را برابر «نژادسازی» آورده‌اند که چنین نیست، زیرا راسیسم مقوله‌ای است سیاسی یا مکتبی به معنایی «نژادپرستی» است نه نژادسازی. بنا به خصوصیتی که یک واقعیت علمی دارد (و مهمترین آنها را ذکر کردم) نژادسازی اصولاً

امری بی‌معنی است، زیرا ما نژاد را نمی‌سازیم، نژاد بخودی خود و با منشاء طبیعی وجود دارد. به آقای دکتر رواسانی عرض می‌کنم اگر نظام سرمایه‌داری مصائب و تیره‌روزیهای برای بشریت، بویژه مردم آسیا و آفریقا، رقم زده است، نظام متقابل آن نیز دست کمی از رقیب نداشت. تیره‌روزی مردم جمهوری‌های آزاد شده، مصائب مردم شرق اروپا و غیره را بیاد آوریم، اولی مردم آسیا و آفریقا را نیمه انسان و توبره‌کش غرب صنعتی می‌دانست و دومی مردم سرزمین‌های تصرف شده جنوبی خود را «آسیائی بی‌تمدن» لقب می‌داد. می‌بینید که هر یک بنوعی موجودیت نژاد را قبول داشته‌اند. اگر آقای دکتر رواسانی عرایض مرا درست نمی‌دانند، «مسأله ملیت‌ها» را از دیدگاه لنین (مؤکداً بعد از آنکه قدرت را بدست آورد) مطالعه فرمایند که در مجموعه‌ی یک جلدی آقای لنین بوضوح مندرج است.

۳- در جای دیگر از مقاله به مضمون نوشته‌اند که هند و اروپائی یا هندوژرمن اموری قراردادی هستند و اقوام اولیه تاریخ، چیزی به آن نامها نداشتند... عرض می‌کنم که نظر آقای دکتر رواسانی در این باب را درست قبول دارم. اما می‌پرسم آقای دکتر عیب و ایراد شما بر این قرارداد چیست؟ مگر قبول ندارید که اصل طبقه‌بندی از اصول ضروری در تحقیقات علمی طبیعی است؟ مگر شیر و ببر و پلنگ خودشان می‌دانند که گربه‌سان هستند؟ مگر فلان تعداد از گیاهان می‌دانند که یک لپه‌ای یا چند لپه‌ای می‌باشند؟ قطعاً چنین نیست زیرا «طبیعت منهای انسان» فاقد شعور و قدرت تحلیل است. دانشمندی که در جانورشناسی یا در گیاه‌شناسی تحقیق می‌کند ناچار به طبقه‌بندی است و الاً محال خواهد بود که به استنتاج قواعد کلی و یا به کشف‌ها برسد.

۴- ایشان در جایی به وحدت فرهنگی ملل شرق (یعنی اتحاد چند ملت شرقی با هم) اشاره دارند... این ارادتمند عقیده دارم چنین چیزی یک پندارگرایی محض است. اگر چنین نبود در زمان حاضر و در تاریخ پس از جنگ دوم جهانی که این همه مبارزه علیه استعمار چپ و راست برآه افتاده است نمونه‌ای از این وحدت را می‌یافتیم. آقای دکتر، حقیقت از این قرار است که بدانیم عامل وحدت، فقط برای آحاد یک ملت (با تأکید بر کلمه‌ی ملت) می‌تواند مطرح

شود و آن، شناخت فرهنگ بومی و اصیل و حفظ عناصر آن است. در یک تعریف می‌گویند «فرهنگ یعنی مجموعه‌ی آثار فکری و ابزاری یک ملت که به نسل زنده و حاضر می‌رسد. برخی از عناصر فرهنگی عبارتند از زبان، دین، هنرها، آداب و رسوم، نوع لباس، نوع غذا، بسندها و ناپسندها، ارزشها و هنجارها، پایدها و نسیایدها، مبانی اخلاق علمی و نظری، آرمانهای مشترک و رنجهای مشترک، شادیها و غم‌های مشترک، تاریخ مشترک و...» و وقتی همه‌ی این عناصر برای مردمی که در زمان حاضر یا در زمان گذشته وجود داشته و بهم جوش خورده باشند تشکیل چیزی را می‌دهند که آن را «فرهنگ کلان» یا «کل یگانه‌ی فرهنگ» می‌نامیم. (بعنوان جمله‌ای معترضه عرض می‌کنم که ارادتمند اصطلاح «کل یگانه‌ی» را وافی تر به مقصود می‌دانم) بهر حال، دو ملت مجاور ولو که هر دو قدمتی طولانی داشته باشند به ظن قوی مشابهت فرهنگی دارند ولی «وحدت در کل یگانه فرهنگ» را ندارند. مثلاً روش زندگی فردی و اجتماعی یک ایرانی و یک پاکستانی یا یک ایرانی و یک تاجیک را با هم قیاس کنید. همینقدر که متوجه برخی تفاوتها در شیوه‌ی زندگی آنان شوید دلیل بر آن است که کل یگانه‌ی فرهنگ آن دو عین هم نیستند و همین نکته که بظاهر جزئی و غیرقابل اعتنا بنظر می‌رسد در زمان عمل، مانع وحدتی منسجم و پایدار بین دو ملت خواهد بود. پان اسلامیس عبدالناصر- علی‌رغم توفیقی که در اتحاد با لیبی یا با سوریه پیدا کرد- نتیجه‌ای پایدار نداشت. علت همان بود که عرض کردم- این ارادتمند مثل هر آدم انسان دوست چنین واقعیتی را تلخ می‌دانم ولی چه می‌شود کرد؟ واقعیتی است ملموس.

۵- آقای دکتر رواسانی اشاره و یاد می‌کنند که عنوان پان‌سازی و پان‌بازی دارند... عرض می‌کنم که پیشوند «پان» یونانی است و بتقریب معنای همه، قاطبه، و امثال آن را دارد. مثلاً پان امریکن یعنی وابسته به همه‌ی امریکائی‌ان، و یا پان اسلام یعنی قاطبه اسلام. امری بسیار بدیهی است که در زمان ما چندین پدیده در پهنه‌ی سیاست جهان حضور دارند که «پان»-ها- چه معتبر باشند و چه کمرنگ- از جمله‌ی آن پدیده‌ها هستند. اگر مجله گزارش بخواهد در شان والای خود مسأله‌ی «پان»-ها را تحلیل کند کار با دو سه سطری گزیده که آقای دکتر

رواسانی مرقوم داشته‌اند روشن‌گر نخواهد بود. روش تحقیق در همه‌ی این پدیده‌ها، از جمله پدیده‌ی پان- نه با روش قیاس منطقی میسر و مفید است، نه با طریقه‌ی استقراء ناقص. آن کس که بخواهد از «پان‌ها» آگاهی‌هایی اصولی و راستین کسب نماید تا یک یک آنها را (که معدود هستند) بررسی همه جانبه نکند باید از ذکر عیب یا هنر هر یک اجتناب نماید.

بد نیست یک نکته را هم یادآور شوم: زمانی نه چندان دور علاوه بر خود فروخته‌ها به سرمایه‌داری غرب، همه‌ی شاخه‌های مارکسیسم، از جمله حزب توده ایران ندا در می‌دادند که دنیا بین دو بلوک تقسیم شده است و پس... بیاد دارم در همین دانشگاه تهران برخی استادان سالمند و واقع بین پاسخ می‌دادند که نه چنین است بلکه آینده از آن ملتها است نه ایسم‌ها. و امروز من کم مقدار که جوانی آن روزها را پشت سر نهاده‌ام در تأیید قول آن بزرگان روانشاد می‌گویم این ملت الجزایر بود که قیام کرد و به آزادی رسید، اسناد و قرائن نیز حاکی از آن هستند که هیچیک از دو بلوک نه راضی به این نتیجه بودند و نه توانائی در پیش‌گیری از آن را داشتند و اگر مارشال دو گل تن به استقلال الجزایر داد بدان علت بود که هوشیارانه زودتر از رجال دیگر واقعیت چاره‌ناپذیر را دریافته بود... و نیز علی‌رغم چنگ و دندان که نمایندگان سرمایه‌داری کلان نشان می‌دادند کانال سوئز ملی شد و به ملت مصر تعلق یافت. در این خاطره فریب نخوریم که اولتیماتوم آن زمان شوروی، جز یک مانور برای بهره‌برداری تبلیغاتی نبود والا شوروی آن عهد توان جنگ با آمریکا را نداشت. و باز بگویم که ملت دو پاره شده‌ی آلمان، از پس چند دهه جدائی عاقبت بهم پیوست و از قیام خونین و رهایی بخش ملت ویتنام چیزی نمی‌گویم- که توضیح واضح‌تر است- و داغی است جاودانه بر چهره‌ی سرمایه‌داری.

امروزه هم قیام انتفاضه‌ی فلسطین ندا می‌دهد که آینده از آن ملتها است.

در پایان عرض می‌کنم که آقای دکتر رواسانی نوشته‌اند کاری کنیم که با آمدن سرش و وحدت ملل شرق، اهرمن نژاد و پان‌بازی و پان‌سازی استعاری دور شود. در پاسخ می‌گویم این پند، پند بسیار خوبی است ولی یک کلی‌گویی بیش نیست که کلی‌گویی را همه کس می‌تواند گفت. ولی آقای دکتر، از قبیل

شما عناصری هستند که باید بگویند چگونه، چطور و از چه طریق. راه را نشان دهید زیرا اینست نیاز ما که در عصر نهضت ملتها فقط اندیشمندان قادر به ارائه‌ی طریقی می‌باشند، طریقی مبتنی بر مسائل و فرهنگ ملت خودشان... و بر متولیان هر ملت است که راه را بر این اندیشمندان نه مسدود، بل هموار سازند. با تقدیم احترام- عباس منطقی سردبیری: آنچه آقای دکتر رواسانی نوشته‌اند، دیدگاه و عقیده‌ی شخصی ایشان است؛ لذا نباید چاپ آن را به منزله‌ی باور و دیدگاه ماهنامه تلقی کرد.

در مورد اشاره‌ی نویسنده محترم به استفاده از عنوان پروفوسور و ایرادی که به آن گرفته‌اند باید یادآور شویم دکتر رواسانی استاد دانشگاه‌های آلمان است، و به قراری که خود ایشان گفته چنین عنوانی در جایگاهی که به تدریس اشتغال دارد طبیعی و عادی است. استفاده از کلمه «مجموع» در تیتیر مقاله نیز به رعایت حفظ امانت بوده است.

و اما توضیحی داریم درباره‌ی لزوم یا عدم لزوم چاپ چنین دیدگاه‌هایی که امیدواریم باعث روشن شدن ذهنیت کسانی شود که باید- و در وظیفه آنهاست- ملت ایران، و دست کم اندیشمندان کشور را با آخرین تحولات، ترفندها و زمینه‌سازی‌های محافلی که برای کشورهای جهان سوم و در حال توسعه برنامه‌ریزی می‌کنند آشنا سازند، تا اذهان با ترفندها و توطئه‌ها آشنا شود و آمادگی لازم برای رویارویی با آنها ایجاد گردد.

آقای دکتر رواسانی نظریه‌ای را صریح و شفاف بیان کرد و زمینه‌ای فراهم آورد که جنابعالی و دیگران با یک دیدگاه ویژه آشنا شوند و راجع به آن بحث و نقد کنند. در این بحث و نقد، حقانیت نظریه صحیح سرانجام مشخص خواهد شد.

اما مواردی هست که ما از آن بی‌اطلاع می‌مانیم و یا زمانی به آنها پی می‌بریم که دیر شده است. مثلاً ما زمانی به عواقب برنامه‌های بانک جهانی پی‌بردیم که قافیه را باخته بودیم! در مورد مسائل عقیدتی وضع حساس‌تر و پیچیده‌تر است:

راجع به نظم نوین جهانی می‌شنویم و می‌خوانیم و چون به گنه قضایا دسترسی نداریم یا موضع انفعالی می‌گیریم، و یا اصل اثرگذاری چنین برنامه‌هایی را منکر می‌شویم.

گرچه واقعیت این است که این گونه برنامه‌ریزی‌ها چون کوهه‌آبی سرانجام به ساحل برمی‌خورد و قدرت اثرگذاری خود را از دست می‌دهد، اما غفلت زده‌هایی که در مسیر این کوهه‌ها قرار می‌گیرند و قایق خویش را برای مقابله با آنها تجهیز نمی‌کنند، تاوان‌هایی می‌پردازند. از سوئی، برنامه‌ریزان جهانی در پی بی‌اثر شدن یک برنامه، برنامه جدیدی را به اجرا می‌گذارند.

شاهدی می‌آوریم:

در پی کم رنگ شدن شعار نظم نوین جهانی، اخیراً شخصی به نام «دیوید هلد» اثری نگاشته که عنوان آن «دموکراسی و نظم جهانی» است. خلاصه‌ای از این کتاب در مجله «نیو استیمن» شماره ۲۹ اوت ۱۹۹۷ و زیر عنوان «چگونه دنیا را برگردانیم» چاپ شده است.

نویسنده کتاب که از نظریه پردازان غرب است، سازی تازه برای تحکیم سطله سلطه‌گران بر جهان کوک کرده که بسیار پیچیده است. نباید تردید داشت این کتاب دکترین جدیدی را برای بسط و بقای کاپیتالیسم خلق کرده و آن را در لفافه‌ای زرین که آینده‌ای پرامید را نوید می‌دهد پیچانده است. اما در ورای مفاهیم آشکار این اثر نیتاتی مشکوک نهفته است.

این نیت را باید شناخت و برای تجزیه و تحلیل، نتیجه‌گیری و مقابله به مثل با آنها، برنامه‌ریزی کرد.

چنین وظیفه‌ای طبعاً بر عهده اندیشمندان کشور است. اما این اندیشمندان از چه طریقی می‌توانند بموقع- و نه دیرگاه- به چنین ترفندهایی پی ببرند. جز از طریق رسانه‌های گروهی؟

(ما در صدد دستیابی به اصل این کتاب هستیم و امیدواریم اگر آن را تهیه کردیم، شخصی را هم بیابیم که قادر باشد بجای ترجمه سطر به سطر آن، نیتات نهفته در کتاب را دریابد و روشن کند)

بهر تقدیر، هدف از این توضیحات آن بود که این خواننده محترم و خوانندگان گرامی دیگر ما بدانند اگر ما مطلب و نظریه‌ای را منعکس می‌کنیم، صرفاً با هدف آگاهی دادن به مخاطبانمان است.

در این دنیای پیچیده و پرتلاطم، ما انجام این کار را وظیفه‌ای تلقی می‌کنیم که هیچ بهانه‌ای نباید مانع انجام آن شود.